

۱۳۶۶ و ۱۳۶۷

از ما بهتران

داستان موفقیت

مالکوم گلدول

مترجم: حامد رحمانیان

سرشناسه	:	گلدول، مالکوم، ۱۹۶۳ - م.
عنوان و نام پدیدآور	:	Gladwell, Malcolm از ما بهتران؛ داستان موفقیت / نوشته مالکوم گلدول؛ ترجمه حامد رحمانیان؛ ویراستار طاهره خیرآبادی.
مشخصات نشر	:	تهران، نوین توسعه، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	:	۳۴۵ صفحه، جدول.
شابک	:	978-600-96843-3-5
فهرست نویسی	:	فیا
یادداشت	:	عنوان اصلی: Outliers; The Story of Success.
موضوع	:	روانشناسی موفقیت، داستان موفقیت
رده‌بندی کنگره	:	۱۳۹۵ ۱۲۷۷/م۸ ۶۳۷ BF
رده‌بندی دیویی	:	۱۵۸/۱
شماره کتابشناسی ملی	:	۴۵۲۲۰۶۳

نشر نوین

nashrenov



عنوان:	از ما بهتران؛ داستان موفقیت
مؤلف:	مالکوم گلدول
مترجم:	حامد رحمانیان
ویراستار:	طاهره خیرآبادی
زمان و نوبت چاپ:	۱۳۹۵، اول
ناشر:	نشر نوین توسعه
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۹۶۸۴۳-۳-۵
قیمت:	۲۱,۰۰۰ تومان

کلیه حقوق کتاب برای ناشر محفوظ است.

فهرست

پیشگفتار (معمای رُز تو.....	۷.....
بخش یک) فرصت.....	۱۹.....
فصل ۱) اثر متی.....	۲۱.....
فصل ۲) قانون ده هزار ساعت.....	۴۵.....
فصل ۳) مشاقت با نوابغ، قسمت اول.....	۸۵.....
فصل ۴) مشکلات با نوابغ، قسمت دوم.....	۱۱۳.....
فصل ۵) سه درس از جهنم.....	۱۴۳.....
بخش دو) میراث.....	۱۹۵.....
فصل ۶) هارلم، کنتاکی.....	۱۹۷.....
فصل ۷) نظریه قومیت در سوانح هاپیمایی.....	۲۱۵.....
فصل ۸) شالیزارهای برنج و آزمون‌های ریاضی.....	۲۷۱.....
فصل ۹) معامله ماریتا.....	۳۰۱.....
سخن پایانی) یک داستان جامائیکایی.....	۳۲۷.....

پیشگفتار

معمای رُرتو

«اها»ی این شهر فقط به علت کِهولت سن می‌مردن، همین»

از م. بهتران^۱

(۱) چیزی که من را از یک مجموعه اصلی یا مرتبط، جدا یا به‌طور

متفاوتی نسبت به آن مجموعه طبقه‌بندی می‌کنند.

(۲) یک مشاهده آوری که از نظر مقادیر، تفاوت برجسته‌ای با دیگر

نمونه‌ها دارد.

۱

شهر رُرتو والفورتوره^۲ در ۱۶۰ کیلومتری جنوب شهر رم در دامنه‌های کوه

آپنینی^۳ استان فوجیای^۴ ایتالیا واقع شده است. این شهر با سن و شمایل

روستاهای قرون وسطی، در اطراف یک میدان مرکزی بزرگ قرار دارد. روبه‌روی

این میدان، پلاتزو مارکیزال^۵، کاخ طایفه ساجیزه^۶ قرار دارد که زمان آن:

1. Outliers

2. Roseto Valfortore

3. Apennine

4. Foggia

5. Palazzo Marchesale

6. Saggese

زمین‌داران بزرگ همین قسمت‌های شهر بوده‌اند. یک راهروی طاقی شکل از یک طرف به کلیسای «مادونا دل کارمینه، بانوی کوه کارمین ما»^۱ می‌رسد. پله‌های سنگی باریک به دامنه کوه می‌روند و ردیفی از خانه‌های سنگی دو طبقه نزدیک هم با سقف‌های سفالی قرمز رنگ در دو طرف مسیر این پله‌ها قرار گرفته‌اند.

قرن‌ها بود که اهالی رُژتو در معادن سنگ‌های مرمر در اطراف تپه‌ها کار می‌کردند یا در زمین‌های کثرت‌بندی شده پایین دره کشاورزی می‌کردند؛ هر روز صبح، ساعت هشت کیلومتر به سمت پایین کوهستان راه می‌رفتند و موقع شب، همین مسیر را از تپه بالا می‌رفتند و برمی‌گشتند به خانه‌هایشان. روزگار سختی بود. تعداد اندکی از اهالی شهر سواد داشتند. آن‌ها بسیار فقیر بودند و هیچ امیدی به بهبود وضعیت اقتصادی نداشتند. تا اینکه در اواخر قرن نوزدهم، خبرهایی از سرزمین فرمت‌ها در آن طرف آب‌ها به گوش اهالی رُژتو رسید.

در ژانویه ۱۸۸۲، گروهی یازده نفره از نیویورک، ده مرد و یک پسر، به‌سوی نیویورک رهسپار دریا شدند. وقتی رسیدند آمریکا، شب اول را کف زمین مسافرخانه‌ای در خیابان مالبری، در محله ایتالیایی کوچک مانتن^۲ خوابیدند. سپس، سفر مخاطره‌آمیز خود را به‌سوی غرب ادامه دادند و بالاخره شغل‌هایی در معدن سنگ لوح^۳ یافتند که در ۱۵۰ کیلومتری غرب شهری کوچک به شهر

1. Madonna del Carmine – Our Lady of Mount Carmine

۲. Manhattan's Little Italy – محله‌ای در شهر منهتن که زمانی به خاطر جمعیت زیاد ایتالیایی‌های ساکن در این مکان معروف بود.

۳. سنگ دگرگونی ریزدانه و متراکم که می‌توان آن را به‌صورت تخته‌سنگ یا صفحه‌های نازک برید.

کوچک بَنگَر^۱، پنسیلوانیا^۲ واقع بود. سال بعد، پانزده نفر از اهالی رُزِ تو، ایتالیا را به مقصد آمریکا ترک کردند که تعدادی از این گروه نیز در نهایت در بَنگَر اقامت کردند و به هم‌شهری‌های خود در معدن سنگ لوح ملحق شدند. این مهاجران، خبر مربوط به «بَر جدید»^۳ را مرتب به شهر رُزِ تو می‌فرستادند و خیلی زود رُزِ ته‌بی‌ها یکی پس از دیگری، گروه گروه چمدان‌ها را بستند و راهی پن‌یوانا شدند. این روند تا جایی پیش رفت که جریانِ اندک مهاجران نخستین به سال^۴ مهاجران تبدیل شد. فقط در سال ۱۸۹۴، حدود هزار رُزِ تویی درخوست برای آمریکا دادند و تمام خیابان‌های روستای قدیمی خود را سوت‌وکور، رها کردند.

رُزِ تویی‌ها شروع کردند به خریدن زمین‌های دامنه تپه‌ای صخره‌ای که با یک سرایشی به بَنگَر متصل می‌شده شده‌ای عمیق، از حرکت کالسکه‌ها در آن به‌جا مانده بود. آن‌ها ردیفی از خانه‌های سالی دو طبقه با سقف‌های سفالی در خیابان‌های باریکی ساختند که به بالا و پایین دامنه تپه امتداد داشتند. کلیسایی نیز به نام «بانوی کوه کارمل‌ما»^۵ بنا کردند و نام خیابان اصلی را که این کلیسا در آن واقع شده بود، به افتخار قهرمان بزرگ داد^۶، یا، «خیابان گاریبالدی»^۷ گذاشتند. اوایل، شهر خود را «ایتالیای جدید» نامگذاری کردند.

1. Bangor

2. Pennsylvania

۳. New World: نامی است که به نیمکره غربی یا به‌طور مشخص قاره آمریکا و برخی جزایر اقیانوس اطلس و آرام و گاهی نیز قاره اقیانوسیه گفته می‌شود. در مقابل Old World بر قدیم که به دیگر قاره‌ها گفته می‌شود.

4. Our Lady of Mount Carmel

۵. Garibaldi: رهبر استقلال‌طلبان ایتالیا که در یکپارچه کردن ایتالیا کوشید.

اما اندک زمانی بعد، آن را به «رُرتو» تغییر نام دادند که به نظر جالب هم می‌رسید؛ چون همه آن‌ها از یک روستای مشابه از ایتالیا آمده بودند.

در سال ۱۸۹۶، کشیشی جوان و پرنرزی به نام «پدر پاسکال دُ نِیسکو» سرپرستی کلیسای «بانوی کوه کارملِ ما» را بر عهده گرفت. دُ نِیسکو، انجمن‌های مذهبی تأسیس و جشنواره‌هایی برگزار کرد. او اهالی شهر را ترغیب کرد تا زمین را پاک‌سازی کنند و پیاز، لوبیا، سیب‌زمینی، هندوانه، خربزه و درخت‌ها، میوه‌ای را در حیاط‌های بزرگ پشت خانه‌هایشان بکارند. او پیاز و بذر میوه‌ها، سبزیجات را بین اهالی شهر تقسیم کرد. شهر جانی تازه گرفت. رُرتویی‌ها شغل کردند به پرورش حیوانات اهلی در حیاط‌های پشت خانه‌شان و درختان میوه‌ای را برای ساخت نوشیدنی خانگی کاشتند. آن‌ها چند مدرسه، یک پارک، یک صومعه، یک قبرستان ساختند. مغازه‌های کوچک، نانوايي‌ها، رستوران‌ها و کافه‌هایی در محله‌های خیابان گاریبالدی افتتاح کردند. بیش از ده‌ها تولیدی لباس را در اندک زمانی کوتاه ساختند. بیشتر اهالی شهرهای مجاور بَنگَر، ولزی و انگلستانی بودند. در شهر بعدی در طرف دیگر، درصد بسیار زیادی از اهالی شهر، آلمانی بودند. پس شهر رُرتو فقط و فقط برای خود رُرتویی‌ها بود. این نوع سکنی‌گزینی باعث ایجاد وابستگی بین انگلستانی‌ها و آلمانی‌ها و ایتالیایی‌ها در آن سال‌ها شده بود. اگر کسی در دهه‌های اولیه ۱۹۰۰ در خیابان‌های رُرتو در پنسیلوانیا پرسه می‌زد، خط زبان ایتالیایی می‌شنید؛ البته نه تنها زبان ایتالیایی، بلکه با گویش صریح فوجیایی جنوبی نیز در رُرتوی ایتالیایی، صحبت می‌کردند. شهر رُرتو در ایالت

پنسیلوانیا، دنیای کوچک و مستقل خود را داشت و تقریباً برای جوامع اطرافش ناشناخته بود و ممکن بود که به همین ترتیب ناشناخته بماند اما نه برای مردی به نام استوارت وُلف.

وُلف پزشک بود؛ رشته گوارش و معده خوانده بود و در دانشکده پزشکی دانشگاه اوکلایما تدریس می‌کرد. او تابستان‌های خود را در مزرعه‌ای در پنسیلوانیا نه چندان دور از رُرتو سپری می‌کرد. البته این اقامت تابستانی در نزدیکی رُرتو بدان «اهمیت زیادی نداشت، چون رُرتو کاملاً در دنیای خودش بود؛ به کسی که سر شد در شهر مجاور زندگی کرد و هیچ‌وقت هم از رُرتو خبری نداشت! وُلف به آل‌ها در مصاحبه‌ای گفت: «به بار تابستون که رفته بودیم اونجا که به نظر اوان در پنجاه بود. منو دعوت کردن تا در به انجمن پزشکی محلی سخنرانی کنم. جلسه که تموم شد، یکی از پزشکای محلی منو دعوت کرد تا با هم نوشیدنی بگیریم. گفت: «جالبه من هفده‌ساله که طبابت می‌کنم. از همه جا بیمار دارم ولی کم‌ت شده که از رُرتو بیمار زیر ۶۵ سال با ناراحتی قلبی داشته باشم!»

وُلف جا خورد. دهه پنجاه بود؛ سال‌ها قبل از ظهور «ماره‌های کاهنده کلسترول و اقدامات تهاجمی برای جلوگیری از بیماری‌های قلبی. بیماری‌های قلبی در آمریکا شایع و علت اصلی مرگ مردان زیر ۶۵ سال بود. من بیمه می‌گفت نمی‌شد دکتر باشی و بیمار قلبی به تورت نخوره!

وُلف تصمیم گرفت تا تحقیق کند. او از برخی از دانشجویان و همکاران در اوکلایما کمک گرفت. آن‌ها گواهی فوت اهالی رُرتو را تا جایی که می‌توانستند مربوط به سال‌ها قبل جمع‌آوری کردند. سپس، به تحلیل سوابق پزشکی

پرداختند، تاریخچه پزشکی را جمع‌آوری و شجره‌نامه‌های خانوادگی تنظیم کردند. ولف گفت: «سرمون شلوغ شد. تصمیم گرفتیم تا تحقیق اولیه‌ای انجام بدیم. سال ۱۹۶۱ بود که شروع کردیم. شهردار بهمون گفت: «همه خواهرام کمکتون می‌کنن.» چهار تا خواهر داشت. گفت: «سالن شورای شهر رو می‌تونم در اختیارتون بذارم.» گفتم: «پس خودتون چی؟ کجا جلساتو برگزار می‌کنید؟» گفت: «اشکالی نداره، مدتی این جلسات رو به تعویق می‌ندازیم.» خانم‌ها برامون ناهار می‌آوردن. اتاق‌هایی داشتیم که نمونه خون‌ها و نوار قلب رو انداختیم. چهار هفته اونجا بودیم. بعدش با مسئولین حرف زدیم. مدتی تو تابتون در اختیارمون گذاشتن. همه جمعیت رزتو رو دعوت کردیم تا بیارن آزمایش بدن.»

نتایج شگفت‌انگیز بود. در شهر رزتو، کم‌وبیش هیچ‌کس زیر ۵۵ سال نبود که به علت حمله قلبی رفته یا شانه‌هایی از بیماری قلبی داشته باشد. در مردان بالای ۶۵ سال، میزان مرگ‌ومیر ناشی از بیماری قلبی در رزتو روی هم‌رفته تقریباً نصف این میزان در کل آمریکا بود. در حقیقت، میزان مرگ‌ومیر ناشی از تمامی علت‌ها در رزتو، ۴۰ تا ۵۰ درصد کمتر از میزان مورد انتظار بود.

وOLF یکی از دوستان جامعه‌شناسی خود را به نام جان رونا از اوکلاهما دعوت کرد تا به او کمک کند. برون تعریف می‌کند: «دانشجویان پزشکی و دانش‌آموخته‌های جامعه‌شناسی رو در قالب مصاحبه‌کنندگان به کار گرفتیم. در رزتو، خونه به خونه می‌رفتیم و با افراد بیست‌ویک سال به بالا صحبت

می‌کردیم.» اگرچه این اتفاق مربوط به پنجاه سال پیش است اما برون همچنان با شوق و ذوق خاصی در صدایش، درباره آنچه یافته بودند حرف می‌زد. «هیچ مورد خودکشی نبود. نه اعتیاد به الکل وجود داشت و نه اعتیاد به مواد مخدر. جرم و جنایت هم بسیار اندک بود. هیچ‌کس یارانه‌ای از دولت نمی‌گرفت. تازه بعد از اینا، زخم‌های گوارشی نیز بررسی کردیم؛ اونا حتی به این موارد مبتلا نبودن. اهالی این شهر فقط به علت کهولت سن می‌مردن. همین!»

در حرفه رانندگی برای کان‌هایی مانند رُزتو تعریفی وجود داشت. مکانی که فراتر از رویدادهای عادی قرار می‌گیرد و در آنجا قوانین طبیعی جواب نمی‌دهد. رُزتو یک «از دست رفته» بود.

۲

تصور وُلَف ابتدا این بود که اهالی رُزتو احتمالاً برنامه‌ریزی عدای خاصی دنبال می‌کنند که از بر قدیم با خود آورده‌اند و باعث شده است تا نسبت به دیگر آمریکایی‌ها سالم‌تر بمانند. اما وُلَف خیلی زود فهمید که این مسئله حقیقت ندارد. رُزتویی‌ها قبلاً که در ایتالیا بودند برای پخت‌وپز از روغن زیتون که خیلی سالم‌تر است، استفاده می‌کردند؛ اما در رُزتو روغن حیوانی مصرف می‌کردند. پیتر را در ایتالیا با یک برش نان نازک و افزودن نمک، روغن و

گاهی اوقات گوجه، ماهی آنشوا^۱ یا پیاز و در پنسیلوانیا، با خمیر نان، سوسیس، پیرونی^۲، سالامی^۳، گوشت ران و گاهی اوقات تخم مرغ درست می‌کردند. شیرینی جاتی مثل بیسکوتی^۴ و تارالی^۵ را برای عید کریسمس و عید پاک نگه می‌داشتند اما در رزتو، این شیرینی جات را همیشه مصرف می‌کردند. پس از آنکه ولف و متخصصین تغذیه عادات معمول غذایی رزتویی‌ها را بررسی کردند، دریافتند که بیش از ۴۱ درصد از کالری آن‌ها از چربی‌ها تأمین می‌شود. به علاوه، رزتویی‌ها افرادی نبودند که کله سحر از خواب بلند شوند و تمرین یوگا انجام دهند یا تند و چابک حول وحوش ۱۰ کیلومتر بدوند! رزتویی‌های پنسیلوانیایی سیر سیگار می‌کشیدند و خیلی از آن‌ها درگیر چاقی بودند.

اگر رژیم غذایی و ورزش جواب این یافته‌ها نبود، ژنتیک چطور؟ رزتویی‌ها گروهی صمیمی از یک منطقه مشابه در ایتالیا بودند. بنابراین تصور بعدی ولف این بود که شاید از یک اصل و نسب خاص و مقاوم هستند که آن‌ها را از بیماری‌ها مصون می‌دارد. بنابراین، ولف به بررسی اقوام رزتویی‌های ساکن در دیگر نقاط آمریکا پرداخت تا دریابد که آیا آن‌ها نیز همانند بستگان خود در پنسیلوانیا این سلامتی استثنایی را دارند یا خیر. اما نه، این طور نبود.

1. Anchovy

۲. نوعی سالامی تند ایتالیایی است که از گوشتی که با مقادیر زیادی فلفل سیاه و فلفل قرمز مزه دار شده است تهیه می‌شود.

۳. نوعی سوسیس است که در فرآیندهایی شامل تخمیر و خشکاندن در برابر هوا، تولید می‌شود. ماده اصلی آن ممکن است از گوشت گوسفند یا گوساله باشد.

۴. نوعی بیسکویت یا کلوچه بادامی ایتالیایی است.

۵. نوعی شیرینی و کلوچه ایتالیایی.

پس از آن، وُلف به بررسی منطقه‌ای پرداخت که رُرتویی‌ها در آن زندگی می‌کردند. آیا ممکن بود که زندگی در دامنه‌های کوه پنسیلوانیای شرقی چیزی داشته باشد که برای سلامتی آن‌ها مفید باشد؟ نزدیک‌ترین شهرها به رُرتو یکی بَنگَر بود که تقریباً پایین‌دست تپه قرار داشت و دیگری نَزرت بود که چند کیلومتری با رُرتو فاصله داشت. هر دوی این شهرها تا حدودی هم اندازه رُرتو بودند و در این دو شهر، انواع مشابهی از مهاجران سخت‌کوش اروپایی ساکن بودند. وُلف سابق نزشکی این دو شهر را با دقت بررسی کرد. میزان مرگ‌ومیر ناشی از بیماری‌های قلبی در مردان بالای ۶۵ سال در دو شهر بَنگَر و نَزرت سه برابر شهر رُرتو بود. باز هم وُلف به بن‌بست خورد.

نکته‌ای که وُلف تازه فهمید این بود که معمای رُرتو رژیم غذایی یا ورزش یا ژن یا محل زندگی نبود. پس جراب با در خود شهر رُرتو باشد. وقتی وُلف و برون در اطراف شهر قدم می‌زدند، تار سبزی شدند که چرا معمای رُرتو در خود شهر رُرتو نهفته است. مثلاً آن‌ها می‌دیدند که - دونه رُرتویی‌ها یکدیگر را ملاقات می‌کنند، توی خیابان می‌ایستند تا با همدیگر به ایتالیایی گپ بزنند یا در حیاط خلوت خانه‌ها برای همدیگر آشپزی می‌کنند. آن‌ها - دونه مجموعه‌ای از خانواده‌های گسترده^۱ شدند که اساس ساختار اجتماعی شهر رُرتو را می‌دیدند که چگونه در بسیاری از خانه‌ها سه نسل زیر یک سقف زندگی می‌کنند و پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها از چه احترام بالایی برخوردارند. آن‌ها برای مراسم عشای ربانی به کلیسای «بانوی کوه کارمل» می‌رفتند و می‌دیدند که چگونه کلیسا باعث اتحاد و آرامش مردم می‌شود. آن‌ها ۲۲

۱. خانواده‌هایی که پدربزرگ و مادربزرگ نیز با آن‌ها زندگی می‌کنند.

سازمان شهری مستقل را در رُزتو، شهری با فقط دو هزار نفر جمعیت، شناسایی کردند. رُزتویی‌ها با منش خاص خود یعنی برابری اجتماعی خو گرفته بودند؛ ثروتمندان را از بالیدن به داشته‌های خود منع می‌کردند و به فقرا کمک می‌کردند تا شرمنده نداشته‌های خود نباشند.

رُزتویی‌ها با انتقال فرهنگ جنوب ایتالیا به تپه‌های شرق پنسیلوانیا، یک اختار اجتماعی قدرتمند و ایمنی ساختند که توانست آن‌ها را از فشار دنیای مدرن مصون سازد. رُزتویی‌ها سالم بودند به خاطر آن محل زندگی‌شان در اینجا که اینجا آمده بودند، بابت دنیایی که در شهر کوچک خودشان، رُزتو، در میان تپه‌ها ساخته بودند.

برون می‌گوید: «اولین کاری که رفتم رُزتو یادم می‌اد. سه وعده غذایی برای سه نسل در یک خانواده اراغ نونوایی‌ها، مردمی که توی خیابونا رفت‌وآمد می‌کردن یا نشسته‌بودن توی کافه‌ها، خورشون و با هم گپ می‌زدن، تولیدی‌های لباسی که روزها زن‌ها اونجا کار می‌کردن و در همان حال مردها توی معادن سنگ لوح مشغول بودن. شگفت‌انگیز بود.»

هنگامی که برون و ولف اولین بار یافته‌های خود را برای جامعه پزشکی ارائه دادند، می‌توان ناباوری این جامعه را تصور کرد. کنفرانس‌هایی می‌رفتند که همکارانشان دستاوردهای خود را با ردیفی بی‌پایان از داده‌ها در جداول منظم ارائه می‌دادند و به این ژن و آن فرآیند فیزیولوژیکی اشاره می‌کردند. اما در مقابل، برون و ولف از فایده‌های رمزآلود و جادویی گپ‌زدن مردم با یکدیگر در خیابان و زندگی سه نسل زیر یک سقف حرف می‌زدند. در آن زمان، متخصصان عقیده داشتند که زندگی طولانی‌مدت تا حدود زیادی

بستگی به این داشت که ما چه کسی هستیم. به عبارتی دیگر، به زن‌های ما مربوط بود. بستگی به تصمیم‌هایی داشت که می‌گرفتیم، چه چیزی برای خوردن انتخاب کنیم، چقدر ورزش کنیم و تا چه اندازه‌ای نظام پزشکی ما را مؤثر درمان می‌کند. اما هیچ‌کس به رابطه بین سلامتی و اجتماع فکر نمی‌کرد.

وُلف برون مجبور بودند جامعه پزشکی را متقاعد کنند تا درباره سلامتی و حمام‌ها، حلقی به‌گونه‌ای کاملاً متفاوت فکر کنند: آن‌ها باید جامعه پزشکی را وادار می‌کردند. بدانند که اگر پزشکان فقط انتخاب‌های فردی شخص یا فعالیت‌های انفرادی وی را در نظر بگیرند، قادر نخواهند بود تا پرده از راز سلامتی این شخص بردارند. پزشکان باید به فراتر از مسائل فردی توجه می‌کردند؛ باید از فرهنگی که شناس جزئی از آن است، اینکه دوستان و خانواده وی چه کسانی هستند، خانه‌اش، اهل چه شهری هستند، اطلاع کسب می‌کردند. آن‌ها باید به این دیدگاه رسیدند: می‌کردند که ارزش‌های دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم و افرادی که اطراف ما هستند، تأثیر عمیقی بر «ما» که هستیم» می‌گذارند. در «از ما بهتران» برای درک ما از موفقیت، می‌خواهم آنچه را انجام دهم که وُلف استوارت برای درک ما از سرمستی انجام داد.